

کوی - اوسن

« کیکاوس »

۳

کشته شدن این گاو اساطیری توسط اهریمن، یکی از رویدادهای مهم آفرینش به شمار می‌رود و حتا بایستی پایه اساطیری استوار داشته باشد، چون در قسمت های مقدم اوستا نیز به شکل مبهمی از آن یاد شده است ۲۶ و در مآخذ پهلوی این روایات بدون سابقه بی‌قبلی نبایستی باشد. هم چنین لازم است که موردی دیگر نیز مورد نظر باشد و آن وقت نظری در روایاتی است اندر باب میثره که نه در اوستا و نه در نامه های پهلوی انعکاسی دارد و تنها از طریق حجاریها و روایات مورخان باستان در باره شان آگاهی داریم. به موجب این روایات میثرا Mithra کشنده گاو نر است و این افسانه در بحث و تحقیق سری دراز دارد. ۲۷

اساطیر اسکندیناوی که در مقایسه همانندی فراوانی با اساطیر ایرانی دارند، نمونه نخستین گاو و قتل آنرا ارائه می‌دهند. به تحقیق ثابت شده است که میان این دو قدم روابط نزدیکی بایستی وجود داشته بوده باشد و یکی از شاخه های انشعابی از پیکره توده بزرگ هیند و ایرانی باشند. هم چنان که در اساطیر ایرانی، بشر اول و گاو مقدس به تقویت هم زمان آفریده شدند و ابتدا گاو مقدس و پس از آن انسان نخستین در طغیان اهریمن کشته شدند، در اساطیر اسکندیناوی نیز گاو مقدس به نام اذوبلا Ozublâ با انسان نخست به نام یمیر Yamir (در مقایسه با یمی - یم Yamia - Ysmi یا جم و همزاد ماده اش قابل مقایسه است) با هم آفریده شدند و هر دو در طغیان دیوان کشته شدند و از لاشه شان طبیعت (آب، گیاه، زمین، آسمان، کوهها، دریاها و رودها) به وجود آمد و در اساطیر ایرانی نیز همه این عناصر و

۲۶ - نگاه شود به مقاله « گیشوش اوزوان »

27 - Cumont. F : Les Mystères de Mithra. P. 134

تاریخ ادیان، کتاب دوم ۹۸۴ سیاحت نامه فیثاغورس (پی تاگوراس) فصل ۱۰۵ - چاپ و ترجمه فارسی، فصل چهارم، ۶۶ به بعد.

اجزای داستانی موجود است. در اساطیر بابلی و چینی نیز همانند این روایات را می‌توان جست و جو کرد و من در مجلد دوم از تاریخ ادیان در جهان، همه این موارد را نشان داده‌ام ۲۸.

در مورد کشته شدن گاو مقدس موزیاب به فرمان کاووس، لازم است تا به موردی دیگر نیز اشاره کنم، چون در دوران آخر زمان، گاو سرسراگ Sarsaog یا هداگوش Hazâgosh نیز به دست سوشیانس کشته خواهد شد. پس به طور کلی در روایت کشته شدن گاو مقدس به فرمان کاووس، باید اسطوره گاو اوگدات را در منبع اقتباس در نظر داشت.

بزرگترین عامل سقوط و سلب جاودانگی از کاووس، رفتن وی به آسمان بود. وی با عده‌یی از دیوان و بدکاران آهنگ بالا رفتن به آسمان را کرد و هرگونه که بود خود را به بلندترین قلّه البرز کوه رسانید و به جایی رسید که مرز میان تاریکی و نور آسمانی بود در آنجا فر کیانیان را چونان نشانه‌یی گلین برافراشته بودند. باری میان وی و همراهانش جدایی افتاد، اما کاووس در تصمیم خود پافشاری کرد و بر آن شد تا به آسمان دگر بار فراز تر رود. در این هنگام اورمزد فر کیانی را از وی باز داشت. پس سپاهیان همه از آن بلندی به پایین افتادند و کاووس خود ناچار به دریای ووروکاش Vourukasha گریخت. هنگام گریز فر وشی کی خسرو که هنوز زاده نشده بود می‌کوشید تا خود را به کاووس رساند، اما نیریوسنگ Nizyosang (اوستات نیریوسنگه Nizyonangha پیک ایزدی) نیز کاووس را تعقیب می‌کرد تا مانع رسیدن فر وشی کی خسرو به او شود. در این حال ناگهان فر وشی کی خسرو بانگی کرد، بانگی که برابر با فریاد هزار مرد بود و خطاب به نیریوسنگ گفت: ای نیریوسنگ دست از زکاووس بدار، چون هرگاه وی را به کشتی، من به وجود نخواهم آمد که توران زمین را ویران کنم و سردار دلیر و پهلوانش را دستگیر سازم و به کشم. چون از پشت کاووس سیاوش زاده خواهد شد و از پشت سیاوش من که کی خسرو تولد خواهم یافت. این سخنان در نیریوسنگ مؤثر واقع شد و دست از تعقیب کاووس برداشت. و پس از این رویداد کاووس حال از بی مرگی و جاودانی به پرداخت و فنا پذیر شد ۲۹.

دارهستتر ثابت کرده است که این داستان به زبان اوستایی در متن اوستای ساسانیان

۲۸- موردی بسیار شایان توجه در آیین میتراپی که از انظار دور مانده است، آن است که کسی زرتشت نام، البته، به جز از زرتشت معروف، آیین میتراپی را ابداع کرد و این تصریح قول اوبولوس Eubulus می‌باشد. به موجب آنکه ابداع گرد آورنده آیین میتراپی نیز زرتشت نام و میثرا Mithra نیز در اوستا یکی از ایزدان مورد توجه است، به همین جهت راه برای ورود آیین میترائیسیم در آئین زرتشتی هموار بود. لیکن با تمام این احوال به آسانی نمی‌توان آن ترکیب قدیم را تجزیه کرد.

Windichmann : Zoroatriscwe Studien. S. 216

Darmesteter : Drmazd et Ahviman. P. 159

Chantepi^o : Religion of the Teutons.

تاریخ ادیان، جلد دوم، بخش هفدهم ۱۳۹ به بعد.

۲۹- دینکرد، کتاب نهم ۱۲/۲۲ تا ۷

در نخستین بخشی از بیست و یک بخش آن کتاب وجود داشته است ۳۰. در نامه‌ی دیگر در پهلوی اشاره شده است که هر چند کاووس در بالا رفتن به آسمان موفق شد، اما بر اثر این رویداد فنا ناپذیر گشت ۳۱. و با توجه به این اشارت است که در می‌یابیم انگیزه‌ی اساسی جدایی فر از کاووس و تبدیل بی‌مرگیش به فنا ناپذیری، همین بالا رفتن وی به آسمان بوده است.

این روایت، داستان سلیمان را به یاد می‌آورد و تخت وی که دیوان آنرا بلند می‌کردند و در آسمان پرواز می‌دادند. اما سلیمان آهنگ آن نداشت که در قلمرو خدا یا خدایان وارد شده و تصرفاتی کند، در حالی که کاووس بر این اندیشه بود و پایان درد آور کارش وابسته بسه این کار کرد وی بوده است.

در اساطیر و روایات افسانه‌ی یونان نظیر این داستان و هجوم پهلوانان به آسمان برای تصرف و دخالت در قلمرو خدایان را می‌توان یافت. از دیر باز پرواز در آسمان یکی از آرزوهای عمده بشری بوده است که مطابق معمول در قالب داستانهایی با مایه مذهبی بیان شده است، و چون مردم دوران کهن قلمرو آسمان را محل و جایگاه خدایان می‌دانستند، هر کسی را که در پی انجام چنین کاری برمی‌آمد، تکفیر کرده و متهم به بیدینی ساخته و زندگیش را با پایان فاجعه آمیزی در قالب داستانها می‌ریختند. در روایات اساطیری یونانی کهن، همه داستان آن پهلوانی را که بالهایی از موم ساخت تا به آسمان پرواز کند، و چون به آسمان رفت تابش گرم خورشید مومها را آب کرده و وی بر زمین سرنگون گشت و مرگ در برش گرفت می‌دانیم. از سویی دیگر این روایت را در داستانهای مربوط به جمشید نیز می‌یابیم، چون جمشید دستور داد تا تختی ساختند و بر آن نشست و دیوان تخت را به آسمان بالا بردند ۳۲. اینک برای نمونه‌ی در مقایسه، دو روایت اساطیری از بابل و یونان را نقل می‌کنم که در هر دو مورد، مایه داستانی با عروج کاووس همانندی دارد. البته در این‌جا داستان نمرود را نیز بایستی مورد دقت قرار داد که پس از این بدان خواهیم پرداخت.

مطابق با روایات بابلی، آن هنگامی که به روی زمین آدمیان شاه و سالاری نداشتند خدایان در آسمان انجمن کردند. آنوناکی Anonâki مهتر خدای مورد توجه ایشتار rIshtâr و آنلیل Anlil را از میان خیل خدایان برگزیده تا جست و جو کنند و برای سرنشینان زمین شاهی بیابند. این دو خدا در سرزمینها و دیارهایی بسیار کشتند و سرانجام اتانا Etânâ را برگزیدند. اتانا چندی بر گاه شاهی نشست و فرمان راند. اما غم دلش را فرا گرفت، چون وارثی نداشت که پس از او به جایش تکیه زند. پس به درگاه مهتر خدایی که شمش Shamash نام داشت به زاری پرداخت تا کامیاب شود و بدو گفت گیاه بارداری را به وی ارزانی کند تا با خوردن آن دارای پسری شود که نامش بدان پسر تعلق یابد. پس برای موافق ساختن شمش، هدایا و قربانی‌های فراوانی اهدا کرد.

۳۰- زنداوستا - جلد سوم، ۳۷

۳۱- رسالهٔ آگمدر اچا، بند ۶۰ "Aogemadaetchâ"

۳۲- به مقالهٔ جمشید نگاه شود.

مهر خدا برای نیل به کامیابی، اتانا را دعوت کرد تا راه کوهستان را پیش گرفته و از عقابی یاری به جوید، چون آن عقاب جایگاه گیاه باروری را که در آسمان قرار داشت میدانست در افسانه بابلی، در این جا اسطوره‌یی فرعی را در بطن داستان از «مار و عقاب» بازمی‌یابیم. ماری با بچه‌هایش و عقابی با جوجه‌های خود در کوهستان کنار هم در صلح و سازش به سر می‌بردند. اما زمانی این وسوسه در خاطر عقاب پدید آمد که یکی از بچه‌ها را به خورد. یکی از جوجه‌هایش او را از این نیت سوء بر حذر کرد، که شمش پشتیبان مار است و در داوری، به مکافات و باد افروش خواهد رسانید.

چنین نیز شد و مار به داوری نزد شمش، آن مهر خدای نامی رفت و شکایت عرضه کرد تا داد بستاند. مهر خدا مار را نیرنگی آموخت تا بدان حیلۀ عقاب در بند کشیده و به زاری به کشد. نیرنگ در عقاب مؤثر واقع شد و مار بر عقاب ظفر یافته وی را خسته و مجروح در گودال بیفکند تا تدریجاً بمیرد. و شمش اتانا را نزد همین عقاب راهنمایی کرده بود. این نخستین شاه برگزیده خدایان چون در کوهستان به گودال عقاب رسید، او را خسته و نزار و مرگ نزدیک دید. پس از وی نشان گیاه باروری را خواست تا با خوردن آن دارای پسری شود. عقاب گفت باید تا مرا درمان کنی و نیرویم بازگردانی تا بتوانم تو را کامیاب سازم. اتانا پذیرفت و هشت ماه به پرستاری عقاب پرداخت تا نیرومند شد و به پرواز توانا. آنگاه گفت که جایگاه آن گیاه در فراز بین آسمانهاست و بایستی اتانا بر سینه او بیاویزد و دست در بالهای وی کند تا او را به آن آسمانهای بلند برد. اتانا پذیرفت و در عقاب آویخت و عقاب به آسمان پرواز کرد. به اندازه‌یی بالا رفت تا به جایگاه گیاه باروری در آسمان آنو Anu (الاهه بزرگ بابلی) رسیدند. اما عقاب آهنگ درنگ نداشت و چون اتانا بوی گفت، دوست من اینک این آسمان «آنو» می‌باشد و به ایست، عقاب به گفت او اعتنایی نکرد. به اندازه‌یی در قلمرو آسمان خدایان بالا رفت که هر دو را تاب و توان نماند و چون عقاب آهنگ فرود آمدن کرد، نتوانست و هر دو از آن بلندی بلند سرنگون شدند و بر روی زمین در هم شکستند و مردند.

در اساطیر یونانی نیز برای مقایسه، می‌توان از داستان ب ل روفن Belezolhon یاد کرد. مجموع روایات در باره این پهلوان و نیمه خدای یونانی در مقایسه با اساطیر ایرانی بسیار سود رسان است. از جمله در وجه اشتقاق لغت، بلرفن به معنی کشنده ب ل رفن Beleros می‌باشد و این بلرس - جنبه دیوی داشته است چون حاکمی جبار و خودکامه و بیدادگر بود. همین مورد مقایسه شود با ورث رغن Verethraghna در اوستا و معادلش در اساطیر هندی ورترهن Vrtra han به معنی کشنده ورتره که دیوی بود ۴۲.

۳۳ - نگاه کنید به مقاله «در رث رغن = بهرام» و به مقاله Ananikian در «دایرة المعارف» دین و اخلاق Encyclopadia of Religion and Ethics - جلد اول ۷۹۹.

- Wurm. Paul: Handbuch der Religions Geschte. S. 206-210
Darmestetes. J: Zand Avesta. II. 559.

برای نمایاندن موارد مقایسه در این داستان با اساطیر ایرانی، قسمت‌های مورد نظر را نقل می‌کنم. بلرفن میهمان پادشاه لیبی است و این شاه پس از پذیرایی از او، وی را مأمور پیکار با اژدهایی سهم‌ناک می‌کند به نام شی‌مر *Shimer*. این موجود عجیب از جلوبه هیأت شیر و از پشت به سان اژدهایی بود که از دهانش آتش بیرون می‌ریخت و از دمش تا فاصله بیدیدی آثار حیات وجود نداشت و همه چیز تفته می‌شد. یوباتس *Iobâtes* شاه لیسی بلرفن را که در پهلوانی بی‌بدیل است چنانکه اشاره کردم به جنگ این موجود و این اژدهای مهیب‌تر غیبت می‌کند. بلرفن دارای اسبی بود به نام پگاس *Pegâs* که پرواز می‌کرد. پس بر این اسب که روزی آنرا از کنار چشمه‌یی یافته و بزیر پا آورده بود سوار شده و به آسمان بالا رفته و برق‌آسا بر اژدهای شی‌مر (= به معنی اندیشه بد) فرود آمده و او را می‌کشد ۳۴. در مقاله «گرشاسب» در نقل قول از «گرشاسب نامه» اسدی توسی، اشاره کردم که هنگامی که گرشاسب میهمان ضحاک بود، ضحاک وی را به جنگ اژدهایی مأمور ساخت که می‌اندیشید پهلوان بر اثر آن کشته شود. وصف اژدها و آثار آن در گرشاسب نامه و افسانه بلرفن بسیار همانند است. اما چون گرشاسب پیروز شد و اژدها را کشت، ضحاک او را به جنگ‌هایی دیگر مأمور ساخت که همه جا پیروزی از آن او بود. یوباتس - شاه لیسی نیز چون مشاهده کرد که بلرفن در کشتن اژدهای شی‌مر موفق گشت، وی را به جنگ‌هایی چند مأمور ساخت که همه‌جا پیروزمند شد. موجب دردسرهای فراوان بلرفن، زنی بود که نامشروع به وی عشق می‌باخت و آن زن زوجه پروتوس *Proetos* شاه تیرنت بود. همانندی شگفت‌آور دیگر آن که گرشاسب نیز هنگامی که در دربار شاهی می‌زیست، به وسیله زن بدکاره‌یی به نام خن ت تی *Khathath* اغوا شده و روانش تباہ می‌شود.

بلرفن با دختری یوباتس شاه لیدی ازدواج کرده و دارای دو پسر می‌شود به نام‌های ایساندرس *Isânros* و هی‌پ لکس *Hipolokos* و دختر شاه نیز فیلنا *Phinoe* نام داشت. گرشاسب نیز با دختر شاه روم ازدواج کرده و دارای دو پسر می‌شود. اما سرانجام بلرفن که به نهایت قدرت رسیده بود، به غرور دچار شده و در خود نیرو و مقام خدایی تشخیص می‌دهد و از این‌جاست که موازنه با داستان کاووس را می‌توان شروع کرد چون این نیرو و خاصیت را در خود می‌یابد، بر آن میشود تا به اسب خود نشسته و به آسمان تا قلمرو زائوس *Zeus* خدای خدایان بالا رود. پس بر اسب پرندۀ خود به نام پگاش نشسته و به آسمان بالایی رود. لیکن زائوس، آن مهتر خدای قهار که آسمانها قلمروش بوده، وی را با اسبش به سوی زمین سرنگون می‌کند و راکب و مرکب کشته می‌شوند.

در روایاتی که مورخان اسلامی آورده‌اند، کاووس و نمرود را یکی دانسته‌اند. اما خود معترف به این هستند که قول خلافی است. اما انگیزه این یکی دانستن شاید صرفاً از آن جهت باشد که نمرود نیز بر خداوند شورید و آرزوی سفر به آسمان و قلمرو خدا را داشت و سرانجام ناکام شد و به خشم خداوند کشته شد برخی از محققان در قرآن و پیمان کهن (عهد قدیم،

۳۴- برای تمام قسمت‌های مقایسه‌یی در این اسطوره، به مقاله‌های «گرشاسب - ازی دهاک - فریدون» نگاه کنید.

تورات (سخن و اشاره رفته است و داستان بالا رفتن او را به آسمان از دو تاریخ اسلامی نقل می‌کنم. تیری برای نفوذ وی در آسمان ، دو بنا ساخته است ، « پس ایدون همی گفت که مرا آرزوست که بر آسمان همی شوم ، و خدای را به بنیم ، و بنگرم که کیست که چندین قدرت دارد؛ وزیران او را گفتند نتوان بر آسمان شدن ، پس او خود تدبیر کرد و یکی مناره به کرد. » و بر آن مناره مناره‌یی دیگر بر آورد و چون بالا رفت مشاهده کرد که به قلمرو آسمان نمی‌باشد و روزی بعد مناره‌ها ازین برافتاد و ویران گشت ۳۵. اما نمرود دست از آرزوی خود برنداشت. نمرود خواست که با خدای تعالی جنگ کند ، صندوقی ساخت و چهار نیزه بر او نصب کرد و گوشت پاره‌ها از آن در آویخت و چهار کرکس گرسنه را در چهار پایه صندوق به بست و در آن صندوق نشست. کرکسان میل گوشت کردند و صندوق بر هوا بردند . چون قوتشان ساقط شد، باز خواستند گشت. نمرود تیری بر بالا انداخت. حق تعالی تیر او خون آلود باپیش او رسانید ، همراه تر شد ، دعوی خدایی زمین و آسمان کرد. کرکسان او را بزمین آوردند. بعضی نمرود را کاووس شمارند و این قول ضعیف است ۳۶.

سرانجام خداوند بر نمرود خشم گرفته و به وسیله پشویی که در بینی وی بالا می‌رود ، او را می‌کشد . بحث در باره این که آیا روایت شاه نامه و آرای مورخان : اسلامی در مورد بالا رفتن کاووس به آسمان به وسیله چهار کرکس و صندوق تحریص آنان به گوشت اقتباسی باشد از داستان نمرود یا بالعکس ، جای گفت و گوست . اما در روایات کهن بابلی چنانکه نمونه‌یی از آن را نقل کردم ، همانند این داستان موجود بوده است ، به ویژه آنکه نمرود نیز از شاهان بابلی بوده است. اینک برای آنکه در مقایسه و اخذ نتیجه ، موارد مشابه بیشتری به دست باشد ، به نقل دو روایت مشابه بابلی دیگر می‌پردازم . هر گاه به درستی دقت شود ، شاید این نتیجه مورد قبول پیش آید که داستانهای سامی و آریایی هر دو به موازات هم جریان داشته‌اند و در اصل و اساس داستانها اقتباس‌هایی از هم وجود نداشته ؛ اما در قرون سوم و چهارم به بعد در اثر تداخل روایات سامی و آریایی و اصل همانندی ، برخی از داستانهای کاووس به روایات سامی داخل شده و یا بالعکس عناصر و اجزایی از روایات سامی به پیکره اساطیر ایرانی چسبیده باشد . پس از نقل دو روایت بابلی که بدان اشاره کردم ، انگیزه‌های پیدایش این نوع اسطوره‌ها را متذکر خواهم شد .

نخست از داستان اخیقار وزیر سناخریب (۶۸۱ - ۷۰۵ پیش از میلاد) شاه بابلی گفت و گو می‌کنم. این داستان از دو سو در ادبیات و افسانه ایرانی قابل مقایسه است . نخست با داستان یوایشت (yuistu (پهلوی = یوشت فریان) ، چون معماهای بسیاری را باز می‌گشود و بسیار دانا بود - و از سویی دیگر قابل مقایسه است با داستان آ اشنر Aoshnara وزیر مشا و کاووس ، و جهت آگاهی به دو مقاله فوق‌الذکر نگاه کنید. اما مورد مقایسه سفر به آسمان که کوتاه شده آنرا نقل می‌کنم .

۳۵- تاریخ بلعمی ، جلد اول ۲۰۴ تا ۲۰۰

۳۶- تاریخ‌گزیده ۲۸ به بعد برای روایتی کهن‌تر نگاه شود « قصص الانبیاء » تألیف

ابو اسحاق نیشابوری ، ۵۶ به بعد .

اخیقار وزیر سناخرب شاه آشور و نینوا بود. درهمه امور شاه را به پیروزی می‌رسانید، اما بر اثر بدگویی بد خواهان شاه بر وی خشم گرفت و فرمان به کشتن او داد. مقایسه شود با دستور کالوس برای کشتن اوشتر. اما همسر اخیقار با کومک ابوسومیک که دژ خیم شاه بود، اخیقار را از مرگ رهایی بخشیده و پنهان می‌کنند؛ شاه مصر که سناخرب را بی‌دست یار ملاحظه می‌کند شوریده و بر آن می‌شود تا از دادن باج معمول شانه خالی کند و سپاه به پشت دروازه بابل می‌کشد و به شاه بابل پیام می‌دهد که یا برای من کاخی میان آسمان به ساز یا در صورت عدم توانایی آماده جنگ باش. ابوسومیک دژخیم چون سرور خود را بسی آشفته و نادم از قتل اخیقار می‌بیند، ماجرا را برایش بازگفته که وزیر زنده است. پس وزیر را از پنهانگاه بیرون کرده و نواخته واز او چاره می‌جوید. اخیقار پس از تأمل و اندیشه راه چاره‌ی می‌جوید. دو عقاب جوان را در صندوق کوچک به پشت‌شان بسته و در هر صندوقی يك كودك نشانید و به پای هر عقابی دو هزارگز طناب بست و هر روز آنانرا آموخت تا به آسمان بالا روند و بیش از دو هزارگز پرواز نکنند. چون عقابها و کودکان خوب در کار خود آموخته شدند اخیقار به مصر سفر کرد تا قصری برای فرعون میان آسمان به سازد. پس از ورود به مصر، فرعون ماجرا را از او جویا شد. اخیقار گفت که برای بنای کاخ میان آسمان آمده‌ام. پس کودکان را میان جعبه‌ها نشانیده و عقابها به آسمان فراز رفتند به مقدار دو هزارگز. آنگاه کودکان آواز دادند ای فرعون آجر و خشت و مصالح ساختمانی بفرست تا بنا را آغاز کنیم. فرعون به اخیقار می‌گوید چه گونه می‌توان از فاصله دو هزارگز آجر و سنگ و دیگر لوازم را به آسمان فرستاد؟ - اخیقار هم در پاسخ می‌گوید چه گونه می‌توان کاخی در آن بالا ساخت ۲۷:۴. داستان دیگر بابلی بسیار پر مغز است و آن داستان آدای Adâpâ دانا می‌باشد. Eâ Ā یکی از خدایان بزرگ پشتیبان آدای بود و آدای صیادی بود بسیار دانا و خردمند. روزی میان دریا که سرگرم صید می‌بود، باد جنوبی که در هیأت مرغی فراخ بال وزیدن گرفته بود، قایقش را واژگون کرد. آدای به خشم آمد و یکی از بالهای مرغ باد جنوبی را شکست و دیگر تا مدتی باد نوزید. مقایسه شود به مبارزه کرشاسب با باد تند (= ویو) و غلبه بر باد و به بند کشیدن او. آنو Anu مهتر خدای بزرگ آسمانها را از این جسارت خشم فرو گرفت و آدای را به آسمان خواند تا محاکمه‌اش کند. آ - خدای پشتیبان آدای برای آنکه گزندى به دست پرورده‌اش نرسد، آدای را دستورهایی چند داد تا از گزند آنو - خدای بزرگ در امان باشد. از جمله به وی گفت لباس سوگ در بکنند و در دروازه آسمان هفتم - خدایان ندیم آنو چون موجب از او جویا شوند به گوید که دو خدا در گذشته ساکن زمین بودند به آسمان رفته‌اند و وی در این فقدان سوگواری می‌کند. هم چنین به او آموخت که هرگاه آنو - آن مهتر خدای آسمان هفت وی را مائده‌ی بخشید تا از آن بخورد و یا شرابی که به نوشد، نه بخورد و نه به نوشد، چون مسموم خواهد شد. پس از این ماجرا آدای به سفر آسمان پرداخت. چون به دروازه هفتمین آسمان رسید، دو خدای محافظ راه بر او بستند که کیستی و چرا اندوه‌ناک و سوگواری. آدای گفت در گذشته دو خدا به نام های تم موز Tammuz و

نین‌گیش‌زیدا Ningishzidâ در زمین ساکن بودند، اما به آسمان فراز رفتند و من درغم فقدان‌شان سوگواری می‌کنم. آن دو خدا را از این مهر بشیر خاکی خوش آمد، پس او را نزد آنو - آن صدرنشین خدایان راهنمایی کردند. در محضر آنو - آدایا و فرزانش بسیاری نشان داد که آن خدا را چنان خوش آمد که گفت این بشر شایسته است تا از موهبت جاودانگی برخوردار شده و هم‌نشین و قرین خدایان شود. پس دستور داد تا مائده حیات و آب جاودانگی برای او حاضر کردند و به آدایا گفت بخور و به نوش. اما آدایا که پند و دستور «آ» خدای‌پاورش را به خاطر داشت، به گمان آنکه غذای آلوده به زهر است از خوردن خودداری کرد و چندان که آنو اصرار ورزید، آدایا امتناع کرد. پس آنو به او گفت این مائده حیات و زندگی جاوید است، اینک که از صرف آن خود داری می‌کنی به زمین بازگردد و به میر ۳۸.

بقیه دارد

از سخنان حضرت مولای متقیان علی علیه السلام

♣ میرانی که همه جا برای همیشه بازماند و از دستبرد میراث‌خواران ایمن بماند «ادب» است و بشیانی که هرگز درهم نشکند و بهر کار پشتیبان شما باشد، جز رای زدن و رای گرفتن نخواهد بود.

♠ دل‌نادران بر زبان او باشد و زبان دانا در قلب وی جادارد.

♣ تا جان شما نیکو بیندیشد و زبان شما نیکو نگوید و دست‌وپای شما بنیکوئی نچسبند، به پاداش نیکو کاران چشم مدارید.

38- Horper : Assirtan and Babylonian Literatur

Dhorm. E. oussaoud . R : Les Religions de Babylonie et d'Assyrie . . .